

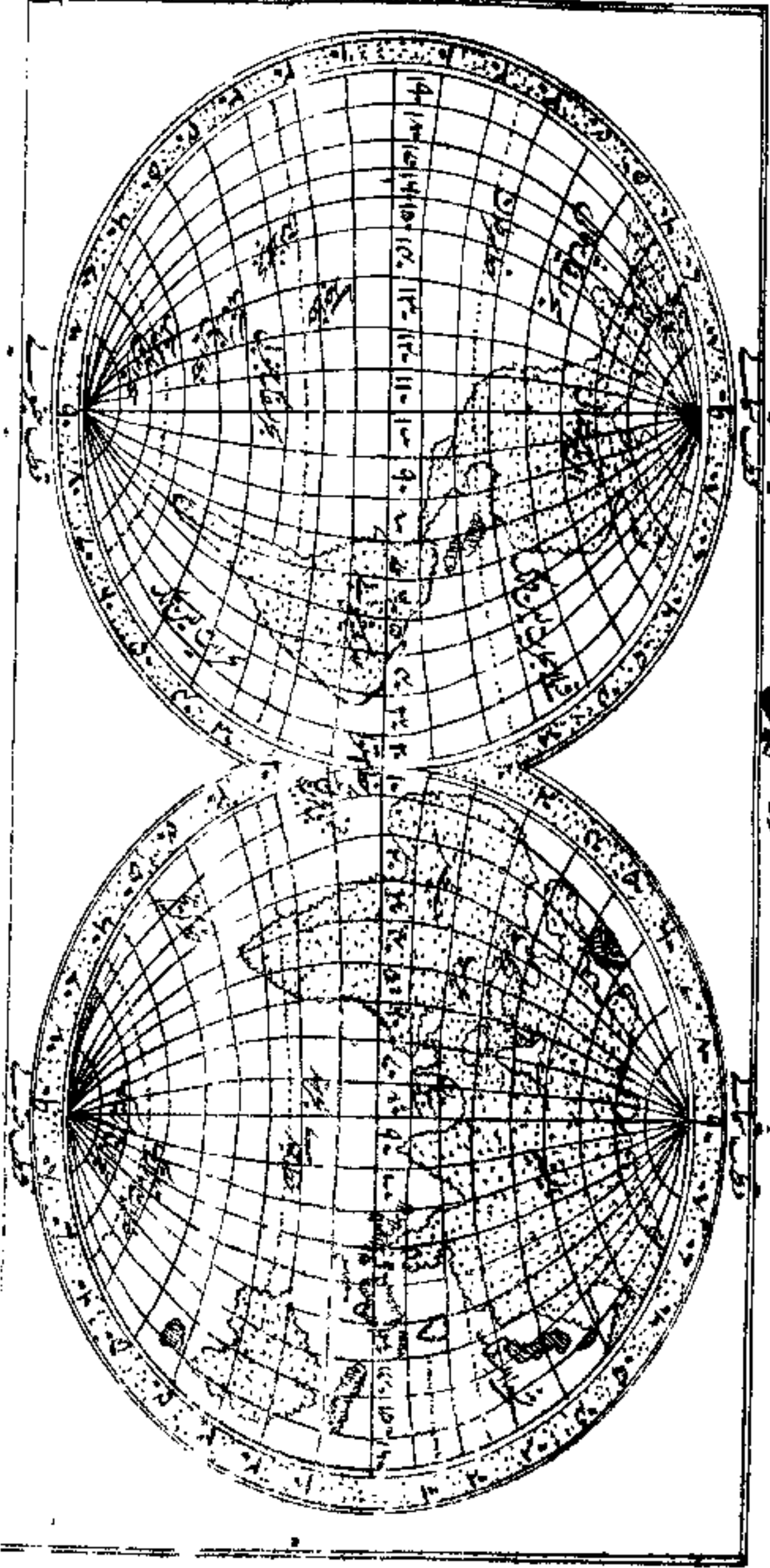
تجارت درین سلونیا پر برنو یارک شهر کلان تجارت گاه بسیار آبادان در انگلستان
 شش ملک شرقی پس تن شهر کلان در جنوبی گبرولینا جارلس تن شهر کلان
 در درجینا رجمند شهر کلان در مکسیکو مکسیکو دار السلطنت و بر اکرزوا کابکو
 شهر کلان بندرگاه در کاتی مالا کاتی مالا کیوٹ و اذریل شهر کلان و شهر
 تن بر دریای بوٹومیک و شهر فلی و فیاض بر دریای ڈیلی و بر شهر کلان ققم
 هندو موسس چروگی واهی رود کوا دارد اک مذہب بت پرست و بعضی جا
 کاتھلک و پیردس ٹینٹ تجارت نفزہ خام و سمور و تاکو و ماری +

در بیان کوه کلان و دریای کلان جزایر کلان

جیتور زید این نی سنا کانو بکیسی بو پو کی بیل کوه اش خیز و سیس بی سور
 سنٹ لارنس بو ڈیل نارٹ مری تن پر کوٹ بونی فینا ر بودی بی بنیا
 دریای کلان و هم دریای یونس ریرس کسی بیل عرض دارد
 دیہانا و این نلیس و کار سبرد بروردس و گیویا و جوال قرین
 دس و چلو دفاک لینڈ جزیر کلان

در بیان حال دیگر جزایر

در جزیره استری لینا و بنور لینڈ گوشت نسان می خورد و جزیره بولن آتیا
 شملر چند جزایر است در میان ایشیا و امریکہ
 در جزیره لاپلڈ کہ در شمال واقع است نامت شمس ماه آفتاب غروب
 نمیکند و بعد مدت شش ماه می بر آید و همین قدر در پانزده روز ماہتاب
 بر بے آید و سه ماند فقط



کره زمین

دوم نایکا بهید ترجمه سید

زنگه از دیدنش عشق بدل پیدا کرد و اهل سندان نایکا گویند و آن سه قسم اول سکیا یعنی
 منکوحه خود دوم پرکیا زن غیر سوم سامانیا کسی اول سکیا آن تبسم بود
 یکی گدما که در آغاز حسن بوده باشد آنهم بدون نوع اول گیات که در آغاز حسن
 خیر ندارد دوم گیات یعنی خیر دارد دوم نوڈا که در زمان که خدای بزوجیت
 آمده باشد و شرم و خوف دارد و لباس نو و زیور تو طرز غریبش بود و اگر در
 اندک مو است از شوهر اعتماد دارد و خوف و حجاب زیاده ندارد آنرا بسیر نوڈا گویند
 سیوم مدسیا یعنی شرم و شهوت بر تهنه مسوات دارد آن بر چهار قسم اول دیرا که
 به بهانه و ایما فصد بر ظاهر بود دوم مدسیا و سیرا که احتفا داشتن غصه
 نداند و سخت گوید سیوم دیرا او سیرا که بغض اندکی خفا کرده فصد کند چهارم
 بروڈا که در تعهدات معاشرت دانا و راعب بخت بود پس اگر بروڈا و
 سیرا است به بهانه رود در صحبت نکند و غصه ظاهر نماید یعنی نایک را متوجه غیر دیده
 طعنه زند و اگر بروڈا و سیرا در سیرت تحمل کرده در باطن مضطرب باشد
 ق و منجمله سیرا یک بدو نوع یکی جیشتا آنکه توجه شوهر بر روزیاده بود دوم
 کنیشتا که توجه شوهر بر آن کم باشد دوم پرکیا یعنی زن غیر که دوستی داشت
 باشد و آن بر کشتش نوع اول گدما آنکه صحبتها نامحسوس و حال هر چه از نایک دیده
 باشد مخفی دارد دوم باک بدگدما که جمع نیان نایک را بر فر و ایما بفهماند و معلوم
 دیگران نگردد و اگر با سایر فعلیه بفهماند آنرا کرایا بدگدما گویند سیوم
 کجتها یعنی رفقا نشان معاشرت دیده زنان طعنه کشانند چهارم کلثا که بر روز

طالب مباشرت باشد پنجم بیهتا که سخنان مرغوب شنیده خوش کرد و ششم هسینا یعنی
 نایک را بید که از صده گاه می آید و خود ترسیده تا سفت کند سیم طوایف
 لایق گفتگو که طمع ز محبت نماید و بشو و غمزه دل برد آن بد و وجه اول آنست
 دکها یعنی زن دیگر را که سفلو نایک باشد دیده حد برد دوم گر بهتا یعنی محبت
 نایک و یا بر حسن خویش مغرور شده باشد در بیان اوستها یعنی حالت نایک
 هشت قسم اول پر دکها یعنی حالت پیر نایک پس اگر سکیاست آلام بحر اطفا ^{نکند}
 و در باطن نکند دارد و اگر سیر کیا باشد ذکر آلام بحر ظاهر کند و اگر سامانیا بود طمع ز زار
 و ترار گری نماید **دوم** که شد یا یعنی علامت نایک که بازن غیر مباشرت کرده باشد ^{نکند}
 محصه کند پس سکیا در دل دارد پیر کیا طعنه زند سامانیا ازان حالت رنجیده شود
سیدوم کلها **تشریح** که نایک آنرا دیده که در چشمان و دوستان نشسته است بسبب
 آن باز رود و خود انوس نماید از آنجمله سکیا بر رفتن نایک انوس بدل کبد به سیا
 بحضور نایک م نرند و بعد رفتن او ذکر بقیاری کند پرو دنا با وجود عجز نایک تن بر زمین
 و چون نایک برود حال انفعال خود بر فقه گوید پیر کیا گوید که شرم تمام قبایل گذرشته
 با شخصی محبت کرده بودم امروز او را رنجانیدم سامانیا رنجیده شود و باز انوس کند
 که چرا چیزی از او نگرفتم **پنجم** پیر لیسر یعنی نایک نزد نایک و دو نایک در آنجا نیافت
 در آنجا افتد و بقرار شود پس اگر سکیا کد است رفق نایک را نزد نایک بزند چون نایک
 نایک را بید تعجب شود پرو دنا در عدد برق نزدیک نایک رود و او را در آنجا نیافت
 در آنجا افتد پیر کیا نایک را نیافتد دل بر آفرید کار بندد سامانیا محله به محله شده
 نزدیک نایک رود و از عدم وصال بقرار بود که محنت من بر باد شد

حجاب اولیاء

آنکه چون نایک بر وقت نرسید و ازین سبب فکر کرده گوید که چه شد اورا بدینا گوید که بیا
 من محبت کم کردی در خواب رفت یا از من رنجیده که روزی بی حجاب شده بودم
 برو داند که او را اشگون نیک شده باشد یا بدیگر الفت گرفت و او آمدن زحمت
 نداد برگیا گوید که شرم همه قبایل برای او گذاشتم و او مرا گذاشت ششم
باسک سجا یعنی بقصد موصلت خود را بیا راید و چون یار نیاید فسرده خاطر
 گردد پس سکیا به بهانه خود را آراید و بدل منتظر بود برگیا از غایت انتظار چشم برآید
 بود سامانیا یقین داند که امروز چینی خواهم گرفت و بسیار آید * *
 به شرم سواد من **تیکا** یعنی نایک با اختیار نایک بود از غایت عاشق پس اگر
 سکیا بود گوید که یار مرا خواهد و من شرم دائم تا هم نگذارد برگیا گوید که هر بار غم
 دارد سامانیا داند که همه را گذاشته نزد من آید **ششم** اهار کا یعنی موافق وقت
 و موسم لباس پوشیده نزد یار رود سکیا شرم آورده نشیند برگیا محافظت زیور و لباس
 کرده نزدیک یار رسد کسی نشناسد و اگر در شب مهتاب لباس سفید پوشد از اخطار
 بهار کا گویند و کلیات اینست که در سکیا شرم زیاده دمد به شرم و شهوت مساوی
 در پروردمانواید صحبت زیاده در دیر تحمل بیشتر در دیر اضطراب زیاده برگیا تصدقات
 صحبت مخفی دارد سامانیا بطبع ز محبت و زرد در بیان **فیات نایک** و آن چهار
 قسم اول انگول یعنی برزن غیر نگاه بدن کند دوم وچین که اگر صد زن باشد
 بلا بر داند **سیوم** و شرب که بازن آتند او کند و سخن شنوی نماید
چهارم ستم که سکا باشد و سخن شیرین گوید * *

در بیان یاد و یباد یعنی هر چه بروقت موصلت بزنایکا حالت گذرد بر شانزده قسم
 اول آنکه حضور از حضور نایکا زیر بدین نایک آید و نایکا با شک خوف و غصه نگاه کند
 دوم نایکا ساعتی بزبور خود را بیاراید و بعد ساعتی زبور دور کند سیوم نگاه و رفتار
 که نایکا کج داشته باشد چهارم از خود هم آغوشی کند و شهوت بگنجینه فایز مراد گردد
 پنجم اگر یار نیاید نایکا لباس نایک پوشیده نقل رفتار آن کند ششم نایکا به
 سبی از نایک خوف داشته باشد و ازین رو بر گاه که نایک بیاید او را دیده از نظر
 بجهت خوف کند هفتم نایکا در موصلت و مباشرت آن خود داشته باشد و یار را بسیار
 عزیز دارد هشتم بطبعه خوشتر است خود یا خواهر خود شوهر را قسم دهد که معاف دارند
 و بگذرانند نهم نایکا غرور جوانی از این داشته باشد دهم اگر یک ساعت یار نیاید نایکا
 بی قرار گردد و داشته سخنان نادانی کند یازدهم بشنیدن ذکر نایک فازه
 و خمیازه زند دوازدهم از سبب بچیدگی نایکا خود را نیاراید و رفیقہ بیارایند
 سیزدهم نایکا بالای خود دست نایک با دادناز مفتون کند چهاردهم نایکا
 نگاه طرفی و رفتار طرفی باین ادا نزد یک رود پانزدهم بغرور مستی در لباس
 و پیرایه تفاوت کرده باشد و دیوانه دوش بود شانزدهم ذکر نایک هر دم و یاد او
 بمفارت در بیان حالات مفارت آن دو نوع است

اول شوق موصلت و کثرت اشتیاق لاقات معشوق دوم معشوق هر دم و یاد او
 بر لحنه و مفارت سیوم در وقت یاد آوری معشوق توده چهارم مهاجرت کند
 به چهارم در زمان مفارت در فکر موصلت معشوق بود پنجم از غلبه شهوت و فراق یار سخن
 نیک بدهد ششم در فراق در یقین سخن میگوید و بیخایره بگوید هفتم پیام مفارقت

یعنی و سوزان گردد هشتم در مفاد بقرار بود و آزار آید نهم در نعم بجزئی حس حرکت
 رود دهم در بجز عشوق زندگی تلخ کرده ببرد در بیان رس
 در بر سخن یکی از آن می آید و آن نه قسم بود اول کرنا س یعنی نیاز عاشق به عشوق
 و م بر رس یعنی ذکر شجاعت سیوم رود رس یعنی تغییر حالت عصبه عشوق
 ز حال اصلی چهارم به بیانک رس یعنی ذکر صورت مهیب عشوق پنجم نهنس یعنی بیان
 ملاطت ششم انهدرس یعنی بیان عجائب هفتم سم رس یعنی کرمالت و اعتدالی مزاج
 عشوق هشتم سنگار رس یعنی بیان مصلحت و زینت عشوق نهم
 بیوگ رس یعنی ذکر مهاجرت و آن مذکور شد

بیان علم کوک

آن بنقسم گشت بر پنج نوع نوع اول در بیان ذات غیرت بدانکه ذات بر چهار قسم است
 پذیرستی چرتی هستی سنگینی اول پذیرستی است که بسیار نازک اندام و نازک طبع
 له سرخی پا ن خورده از گلویش عریان بود و بسبب کوبدن ز نور گرد کرده باشند
 و پاک طینت و خوش مزاج بود و صفائی پاره و مکان و بدن همیشه خواهد
 دوم چرتی که میانه قدره فریه نه لاغریه دراز کوتاه بدرستی و اعتدالی اعضا
 موصوف بود سیوم هستی یعنی بسیار فریه اندام و کم و سهر اعضا فریه بود
 و قدر کوتاه باشد چهارم سنگینی دراز قدر و لاغری بدن و در اندام بد بود شسته باشد
 و همه اعضا دراز بود پس اول را رحم تفاوت چهارم گشت دوم را شش
 پنجمت سیوم را نه انگشت چهارم را دوازده انگشت باشد

در ساره ذات مرد

نوع چهارم در بیان ادویات مساک قوت باه و غیره چون مرد را قوت حصول لذت
 بیخ لذت نیاید تا بر این قسم ادویات است در مفردات بسیار کشته و خام است طلا نقره
 مس از کشته شیر روغن لحم شهید مرغ ماهی موصلی سیاه بوچه سر
 دودی قند سیاه نشکر ماس گندم پیل دراز تخم کونج پان عطر بونین
 قوت باه را مفید است در بیان نسخه جات مریضه اگر عقرقره با سهاگه
 آینه بردار طلا کند لذت بسیار دهد اگر سهاگه را در برگ تنبواک اشته عورت را بخورد
 انزال شود اگر افیون و عقرقره و شکر و برابر گرفته آس کرده باشد غلغله
 و وقت حاجت یک غلغله بخورد عجایب تا شایند اگر بقیه مرغ در روغن گل و در عورت
 آینه بر آن مالده قوت باه شود اگر نخود بریان بی پوست با شکر سرخ بچرم
 بوقت خفتن خورده شود قوت باه شود اگر مغز گنجشک بر سر قضیب مالده قوت باه
 بسیار دهد اگر افیون و گول برابر با شیر درخت گول آینه بزبان طلا کند مساک شود
 اگر خون خروس باشد آینه بردار مالده و مجامعت کند لذت بسیار دهد
 اگر خصیه خرگوش در آن سوراخ کرده در کمر بند تا دور از انزال نشود اگر نپه دانه
 باشد بردار مالده لذت کمال بخشد اگر خایه گریه بریان کرده وقت حاجت باشد
 آینه بر قضیب مالده نزد عورت که رود کسی دیگر قادر بر آن زن نگردد اگر خاز
 برد دست و پا بر وز شنبه بسوزد که خاکستر شود برابر آن شکری آینه
 بخوراند دست گردد اگر یک ناخن از دست چپ و دو ناخن از پا راست
 خود بگیرد و خاکستر کرده با آب سنی آینه هر کرا بخوراند عاشق گردد
 اگر لطفه خود و شیر ماده خر در شیرینی مالیده هر کرا بخوراند عاشق گردد

اگر نقل و عقره را برابر در آب سائیده بر قضیباله بسیار لذت دهد اگر روز یکشنبه
 در یک عدد سپاری سوراخ کرده منی خود پر کند و در میان چهار راسته دفن کرده هر روز
 بر از یعنی حاجت دست بر آن کند و روز شنبه دیگر آنرا بر آورده چهار پاره کرده هر کرا خورا
 عاشق گردد پنجم در مجامعت بدانکه جای بوسه نهد است کب ریحار پیشانی سینه
 پستان کف دست چشم و مجامعت بر هفت وضع یکی ششده دوم
 استاده سیوم روی و چهارم معکوس برود پنجم پهلو به پهلو ششم برود
 هفتم یکی خفته و یکی نشسته در بیان این اگر چه استن بر شهادت چهار وضع
 است گردن مقام خند استن کج سهترین است نگاشته میشود اول عورت خلطیده
 پای خود در گردن مرد و مرد دست خود در گردن زن انداخته بزور پای خود نشیند
 و مقصد حصول سازد دوم پای عورت بر سر مرد کف مرد آید و مرد پستان عورت گرفته
 بزور پای خود ششده مقصد حاصل نماید سیوم مرد بر نشیند و هر دوران عورت خوب کنده
 دارد و بالین زیر کمر بود و مرد پستان عورت گرفته مقصد حاصل کند چهارم
 مرد پای دراز تفاوت کرده بنخسید و عورت بالا نشسته کارکنند پنجم مرد پای
 دراز کرده بهر دو دست پستان عورت بگیرد و بالین زیر کمر دارد و عورت یکپا
 اندرون ران مرد و پای دیگر بر پهلو مرد نهاده کار کند ششم مرد جانب چپ چپ
 باشد و عورت نشسته بهر دوران خود بالای کمر مرد اندازد و بهر دو دست عورت را خوب
 مانعش گرفته کار سازد هفتم مرد بجانب راست نخسیده باشد و عورت نشسته بهر دوران
 خود زیرین کرده چون گو سفند شود و مطلب حصول نماید ششم عورت چون چار پایشده
 خود بالین دارد و مرد از پس کار کند نهم بر چهار دست بهر دو پشت هر دو شونز و ساقین عورت گرفتن

شود و مرد نوشته کار فراید و هم دست هر دو پس شب هر دو مرد در میان سان عورت خفته
 کار کند یا نزد هم عورت بغلطد و هر دو ان خود محکم بگیرد و مرد نوشته کار کند و از دم هر دو
 و یک ران عورت خود بالای کتف مرد نهاده کار کند تسبیح هم یک ران عورت بالا
 کتف مرد و ران دیگر زیر سینه مرد نوشته کار کند چهار دم عورت بالا زار مرد
 کار کند یا نزد هم مرد ایستاده و هر دو دست اندر ران عورت کرده مضبوط بگیرد و ران
 هر دو دست خود در گلو مرد انداخته سخت بگیرد و مطلب نماید شان نزد هم هر دو دست
 عورت اندرون ران کرده زیرین گردن عورت برد و از پس مضبوط بگیرد و از یک
 پستان باله و بالین زیر کمر عورت داشته بیه کار کند این اسن بر عورت زیر دست
 است هفتم هر دو نشیند و ران عورت بر ران مرد باشد و خوب آغوش کشیده کار
 کند هجدهم عورت از هر دو دست ستون یا کپوئی دیوار گرفته باشد و مرد ایستاده
 ران عورت بر کتف نهاده و از هر دو دست گرفته مقصد حصول نماید و سوا ازین
 که هست بر کمال کلام نه نگاشت به چهارم اندر حال این علم است مخصوص
 نوع اول چیزی در دم تسبیح تسبیح چنانرا گویند که شکلی نوشته بران عمل کند و بدست
 و سبب هر چه خواهم و ظهور آرند و تسبیح آنرا گویند که چیزی در و نموده آنچه خواهند گفتند
 یعنی دیگر گشتن و جنگ بر آمدن و بیار رفع کردن و دیگر بر عاشق نمودن و هر که خواهد
 نزد یک طلبیدن و بر آب رفتن و بر هوا پریدن و دولت بغیر شفت گرد آمدن و خود را
 غایب نمودن و هر جا که خواستن رسیدن بهترین تاریخ اوست چونکه مصنف
 موافق نوشته بحکم خود ندیده و تحقیق نموده که درین میان اثر موثر خیر و شر نمانده آیا اگر
 مرشدی کامل از شرف کشف نماید الله اثر دارد و در نوشته هم ظاهر کرده اند و الحقیقه

اثر نیز داشته باشد بی اثر میگردد و لهذا بارقام و اظہار آن درست باز داشته چیز
از کیفیات منفرد از مجربات و سلیس ترکیب باشد بطور عجایب نگاشته میشود

ترکیب خرا میدان بر کهر اوان بلا کوهی

باید که گویای سفید سائیده بر کف یا مالند تا که خشک شود اندک یا با آب تاول تولید
از آب تر کرده بکهر اوان خراش نماید ترکیب شستن جانور در پرده
باید که سیاب بجای گوی انداخته بنزد در پارچه نشان نخواهد شد و جانور کشته خواهد شد

ترکیب بیرون آوردن شیشاتایت از آب

باید که اولاد در قوام قدر سوم انداخته و یا قدر روغن زرد در تباشه مالیده اندر آب انداخته مسلم برود

ترکیب نمودار کردن حرف سیاه در دست

باید که از شیره درخت آل اول حروف نوشته قدری نجاسته مالده ترکیب سفید کرد
گلستر کثیر باید که گلستر کثیر را اگر در دهن بود به سفید کرد و ترکیب شستن کردن جز با دام مسلم
ماندن از بیرون باید که با دام یا در پارچه گرفته بر سنگ زنده مغز شسته گردد و ترکیب
بخش گلگل در کزگان کاغذ باید که کزگان کاغذ طیار ساخته روغن زرد در آن انداخته
آتش گلگل ترکیب کزدم زنده گرفتن در دست باید که هیچ درخت چرم در دست یا نیز خود
داشته کزدم بگیرد ترکیب مالار سائیدن و در ایندن باید که در شست اول

انداخته در وسط آن چراغی روشن سازد و آن چراغ از سو خود بوشد آب بالا خواهد دید ترکیب

نمودار کردن حرف سفید بر کاغذ زرد و شرح باید که اول حروف از سیاه

نبود بعد هر رنگی که خواهد بارو روغن سیاه آئینه بران کاغذ مالده بعد از آن چند بار
بزر آب بر آن کاغذ ساشد تا حرف نمودار گوند + + +

کوبیده دزین کاغذ زنگین باقی مانده ترکیب نمودار شدن نقش بر مشیر باید که
 اول از موم بر چه خواهد بنویسد بعد در قدری نوساد و طوطیا و سینه یعنی سبزه توت و توت دیگر
 سائیده بر آن بپاشد بعد از آن عرق بچکاند نمودار شود ترکیب ساخت آهن
 طلا بر سر باید که قدری طوطیا رسائیده بر آهن طلا نماید بزرگ سس گردد
 ترکیب شیرین کردن آب شور باید که آب شور را مثل گلاب بکشد آب شور شیرین گردد
 ترکیب شنی مخفی از موران باید که شنی مذکور بسوسم کرده بنهد
 ترکیب دور کردن ذائقه شیرین از چیزها باید که قدری برگ دزخت کور را خائیده بعد
 چیز شیرین بخورد ذائقه رفع شود ترکیب جهانیدن ترنج از خود باید که ترنج از
 سوزن سوراخ کرده قریب داشته سیاه دورتی عسله توت و توت در آن انداخته
 و سوزش از موم بند کرده در طبس آب بگذارد بچند ترکیب انداختن بینه
 در شیشه باید که بینه را در سرکه باندازد و بعد از آن به بینه که بینه نرم و کوتاه شده
 است یا نه اگر باشد در شیشه اندازد و باز آب در آن اندازد بدستور خواهد بود
 ترکیب جهانیدن فلوله آئین بر پارچه باید که سیاه کافور و نکشت هر سه را
 بوزن برابر گرفته بطور چه فلوله بسته و از آتش شعله کرده بر پارچه بفلطاند پارچه
 سوخته خواهد شد ترکیب تراشیدن شیشه از رشته خام باید که رشته را
 بطور توپه بندوق سخت طیار کرده و از آتش روشن ساخته و اندکی خراش
 از آهن بدانجا که شیشه تراشیدن خواهد نمود از همانجا توپه دمیدن آغاز کند
 به جانب که خواهد تراشد ترکیب خوردن آتش
 باید که پیل پیل و مرغ سیاه و سونمه بر سر را اول بخاید بعد آتش بخورد

ترکیب نمودار ساختن نخست از کاغذ ساده باید که عرق پایا شیراگ اول
 هر چه که نوشتن خواهد نوشته خشک سازد و بعد با تاش نماید و اگر خط نمودار ساختن است
 از آنکه نویسد ترکیب سفید کردن حروف باید که اول حروف
 از روشنائی بر کاغذ نگاشته و دوده تابه کاجل بر آن کاغذ مالد بعد آن کاغذ را
 سیریک تخم نهاده بزور آب پاشی نماید ترکیب قصابیدن تونبه یا سیور آب
 باید که کالبا که در ایام بر شکل بسیار هم میرسد در سیویا تونبه انداخته در آب اندازد
 ترکیب بر آوردن شیر از چاه باید که پارچه سفید را در شیر درخت بر
 دو سه بار تر کرده باین خشک ساخته اندک از آن پارچه در سیویا گلی با تونبه خفیه
 نموده حسب معمول در چاه انداخته دو سه عوط داده بکشد ترکیب پیدا کردن کف نام
 باید که پارچه های آلوده خون حیض بآب و سرگلین در سیویا انداخته دهنش بند کرده
 جانی مدفون نماید تا بعد هفت یا عشره و اگر ده به بند کردم خواهد شد
 ترکیب از آله رنگ حنا باید که برگ ارطوسه جوشانیده و از آتش مت
 بشویند ترکیب ساختن پیاز نمک نبات
 باید که کثیره بانال کهنه در آب تر کرده در آن باینز در هر گاه که سخت گردد پیاز سازد
 ترکیب ساختن پیاز کافور باید که در یک گزائی صاف اول کافور را بنهد بعد
 یک پیاز از گل خام طیار کنانیده و از گون بنهد و بسته بسته آتش زیر گزائی مشتعل نماید
 دو دم بدم پیاز گلی را بر داشته معاینه کرده باشد که آیا بر آن پیاز کافور بر آید پیاز
 اگر چسبیده است از آتش بر آورده سرد کرده در آب اندازد تا که پیاز گلی خام در آب
 نموده دور گردد و پیاز کافور نماید ترکیب از آله رزومی شنگرف

ترکیب ازاله زردی شکر ف باید که در یک مانند می آب انداخته شود

بشکری سائیده باندازد پرورش مانند می سوراخ کرده و شخرف را در یک رشته بسته

در آن مانند می معلق با آب نموده آهسته آهسته آتش زیر مانند می روشن نماید

زردی رفع گردد و این شخرف را در ولایت حسن می نامند ترکیب

از ازاله داغ خون باید که اول لعاب همین اندازد و چون چیزی خشک شود بشوید +

ترکیب ازاله قوت جاذبه مقناطیس باید که سنگ مقناطیس را

چندی در عرق پیاز سرد در قوت جاذبه زایل گردد و در هر گاه که چند سبزه ترخوار

داشته بحالت اصلی خواهد آمد ترکیب گرد ایندن شطرب باید که ماده برقی

لکریسی از ذریعه تار پستل بر قطب تا گذشته آید و بطرف مشرق گردد و اگر زیرین گذشته

آید سمت غروب باشد ترکیب انالسم که سوم باید که آنکسی با که گزدم گزیده با

در گوش خراب با و از بلند بگوید که مرا که گزدم گزیده است و به شخص دیگر معافه نماید سم

گزدم رفع گردد ترکیب ستن سحاب باید که قدری سحاب بخلق خفاش انداخته

دانش خوب بند کرده تا چهار روز در زمین مدفون کند ترکیب خاشاک تل

باید که اول گوار با آنها خالییده بعد آن بوقل نجاد ترکیب ساق خن بقره بزرگ طلا با یک عرق

دخت سیتاناسی بر پی بقره جال ترکیب جلد انشدن و مرغ از مقابل

باید که در چشم یکی سره مقناطیس و در چشم دیگری قدری براده آهن سائیده بکشد

ترکیب ندره کردن باسی مرده باید که تر پله بر باسی مرده حال نلیه بر آب

ببارد زنده شود ترکیب زنده کردن مگس باید که مگس مرده حال با عرق خاک گرم

لحی ببارد زنده شود ترکیب کردن سراز ز تا به که زهره سواه بزرگ با لوزنگ

سنگ زرد ترکیب پید کردن محول کرده اگر به دو ماه برقی را بکسی تار فلزات در
 سلاح آهنی آورد یکی را بر پشت و دیگر بر ابرو نون محول کرده بنهد همپسند کرده گردد +
 ترکیب پیدا کردن دره برقی اگر لاکه یا شیشه را بر پارچه اونی بمالد طاق
 جذب پیدا کند و اگر مال را بر شیشه مالند طاق دفع نمودار گردد ترکیب فتن آب
 طشت در سبوحه اگر آب در طشت بر کرده و میان طشت بر شنی محراب چراغ روشن
 نماید بعد سبوحه خالی را در آن گون بر طشت وضع نماید آب اندر سبوحه خواهد رفت

ترکیب محفوظ ماندن اجنه از تنزیداد بر کردن
 باید که سنگ محک قدری ساییده بر قند روشن بپاشد از باد تنزه نماید ترکیب
 آتش اگر چه پی نوح بدست مالدهش سس گردد ترکیب نیامدن پروانه
 بر شمع اگر قدری پایز نزدیک چراغ بنهد پروانه نیامد +

ترکیب پید کردن در شتاب

اگر در کاسه سربوم روغن زرد انداخته دو دیگر دو مثل سربوم در چشم کشد تا نظر آید

ترکیب دفع بیهک و فازه

اگر قدری بتاشه یا روغن زرد بخورد بیهک و فازه دفع گردد +

ترکیب بند کردن فواق

دفع گردد

اگر قدری کاغذ سفید بر شش نگشت در آب خاک مالیده بنوشد فواق بر قدری

ترکیب بستن شیر

اگر تا لکه پانه قدری ساییده در شیر اندازد شیر سبزه شود ترکیب شکستن سبوجه
 باید که از پای کرک یا انفار کرگس بر وزن کشته در راه خطا بگذرد ز نیکه با سبوجه بر آن خطا بگذرد
 سبوجه اشترش کند ترکیب شی کردن بر تنش اگر نوساد و کافور بهم سی
 بر اندام و پا مالیده خشک سازد و بطور نپ بر تنش رود سوخته نشود ترکیب از آله
 درد شقیقه باید که صاحب شقیقه بجای نبی که درد نباشد از راه سوراخ بینی
 نمک بآب انداخته بکشد ترکیب دفع نشه شراب
 اگر ترب خشک پهلوی ساییده بخورد نشه شراب دفع گردد ترکیب دفع
 نشه افیون اگر روغن کتید هر دو گوش بچکاند نشه افیون بر طرف گردد
 ترکیب خنده زدن اهل سفره اگر بروز کشته قدری خاک
 جابلیکه خر غلطیده باشد آورده زیر دستخوان خفیه وضع نماید اهل سفره
 خنده نا خواهند نمود ترکیب نموشدن شرف بکف
 اگر شرف را در شیر تدارا کرده خشک ساخته وقت حاجت در گلی که بدست داده باشد
 دانه را انداخته آب پاشی نماید برگ نمودار شود فقط

پنجم علم سروده

و آنچ استن کیفیت انفس است که از سبب آن در یافت شود چمن مرگ و بیماری
 و حالت بهودگی و خواری بینی بر سه روزه روزه اول در شناختن کیفیت نفس

روز دوم در دانستن حال نیک و بد خو

روز سیوم مخوی در یافتن مطلب نیک و بد دیگر سبب

اول بیان شناختن کیفیت نفس

برای که ما در نیکلاسکها نام سرگ است که نفس بدان علاقه دارد پس اگر
متعلق ایضا است طرف چپ سوراخ خواهد آمد آنرا با سباب نام نهاد و اگر نیکلاسک
طرف راست سوراخ بینی آنرا آفتاب مقرر کرد و اگر آمد در وقت دم بهر دو
سوراخ بینی برابر است آن را نیزین اصلاح نمود

در بیان سلاتی دم

سه روز از اول ماه آفتاب و بعد از آن سه روز با سباب و باز آفتاب همین پنج تا یکماه
پنج بار آفتاب پنج بار با سباب میشود و بر همین دستور سه ماه اگر وقت صبح دم بهر خود
است پنج نقصان نشود و بهتری گردد و اگر برخلاف است پنج آن فکر و الم و
نقصان و بیماری و مرگ بود چنانچه مفصل بقلم خواهد آمد

در هشت پاس یعنی شب و روز است دو هزار ششصد دم و در دو نیم که طریقه
نهمصد دم برود و هر دم محتوی یکی عنفر بود بنظر آن آنرا پنج تن گویند
از کیفیت و مقدار دم و ذائقه دهن و نمودار رنگ چشم با خیال دریافت توان نمود

ترکیب در معلوم کردن تن

از حاجت دریافت افتد که این وقت کدام تن است باید که دو انگشت نزد گوش
و دو انگشت شهادت بر چشم و هر دو میان بر سوراخ بینی و هر دو بنظر
بالای دولب و خضرین بر لب زیرین خود داشته چنانچه دم کند بعد بر
همین رنگ که آن عنفر دارد رو برو بود خواهد بود و وقت این عمل دوزالو
باشد و اگر برین طریق قادر نباشد پس ذائقه دهن را در یابد و مقدار نفس معلوم نماید
و خواص کیفیت آن بنده از مدارج آن تن را دریافت کنند *

خاک	آب	هوا	آتش	خلا	کیفیت	نقشه درناختن خواص است
زرد	سفید	سبز	سرخ	سیاه	در خیال بار و بر چشم آنچه در آید	
سیرین	شور	ترش	تیز	بد ذوق	ذائقه دهن را دریابد	
۱۶	۱۲	۸	۴	ماسوراج	بقدر نگشت خود انداز کند	
رو برو	زیر	کج	بالا	اندر سوراخ	اندازه معلوم نماید	
آهسته	قدری	کاهه	بسیار	بسیار	غور کرده دریافت نماید	
بر اندک	بر	چیزی کم	بسیار کم	بسیار	دریابد	
نتیجه	نتیجه	نتیجه	نتیجه	نتیجه	هر یک نتیجه خود دهد	
سرد گرم	سرد	گرم	سرد	سوزن	ایضاً	گرم
بسیار نیک	اندر نیک	نیک	بد	بدتر	کلیات است	

حسب حال گفته دید و بدانند +
نقشه درناختن خواص است
 هر دو مویز و پسته

اگر در روز مخالف رود یعنی در یوم متاب
 اوقات یوم متاب با آفتاب باشد
 بیچک نقصان شود اگر بکهنه مخالف است
 بیمار پیدا کرد اگر در وقت مخالف رود
 صوت لگانه نطق او اگر سه هفته مخالف است

وقت صوت نمی شود
 مطلب حصول نشود
 مطلب کم حاصل شود
 مطلب بدتر حصول شود
 مطلب جمله حصول شود

که

شود اگر پیش از روز آفتاب است در سال میرد اگر در شب روز است در دو سال اگر سه روز
 و شب آفتاب بود در یک وقت یک هفته در شش ماه یک ماه در یک ماه میرد اگر در هر دو سال پنج روز
 برابر بود در ده روز میرد و اگر در هر سه سال برابر بود در دو ماه میرد اگر شب روز برابر باشد
 در هر سه سال برابر بود اگر در روز ماه تاب رود در دو سال سه روز یک سال یک هفته در شش ماه یک ماه
 در هر سه ماه یک ماه میرد در میان خواص غنصر اگر دم موافق است یعنی در یوم آفتاب است است
 و در یوم ماه تاب سمت چپ رود نیک است پس اگر غنصر خاک است حصول نذر و غله و سوار
 و بار چیه است و اگر آب است حصول خوشی و عورت و ملاقات دوست و برادر و فرزند و اگر گداز
 است حصول فقر و سفر و جدایی و غیرت و تردد و تکلیف اگر آتش است گرسنگی و نقصان
 و روختن تا سفید نیاید او است و غنصر فلک یعنی آگاش وقت موت میشود در میان
 خواص ماه و آفتاب اگر در روز آفتاب میرد جلده و بسیار خوب است چیر فایده
 ق هر کاری کند وقت فرود رفتن دم خوب است وقت بر آمدن بون بر سفر و شاد و سکون
 در خانه نو و کار نیک و تحصیل علم و حصول نذر و ساختن چیزی دم ماه تاب خوب است و بر جنگ و
 قمار و عورت و داد و ستد و خرید و فروخت و خوردن چیزی دم آفتاب بهتر میباشد و اگر تخلف
 است نتیجه مخالف خواهد داد و هر گاه سبک از عورت مجامعت نماید وقت انزال دم آفتاب
 پس اگر دم ماه تاب است دختر زاید اگر نیرین است تحت پیدا شود در هر سه روز یا فتنه حال غیری
 اگر کسی بر آشدن کل سوال کند وقت دم فرود رفتن بطلب حصول گردد و اگر آن وقت دم در
 نمی آید مقصد حصول شود این کلیات است و اگر دریافت کردن نمیشود نمیتواند تا نشان خواص
 حسب درجه نقتی بطلب گرفته دید یعنی اول غنصر نیک است و چهارم ناقص و دوم و سوم معتدل
 و اگر اینهم نتواند تا دلایل مرقومه ذیل صحیح آرد و آن بهفت است اول شماره اول قول

در بیان بعضی سوالات

اگر کسی سوال کند و دو نام برابر بر دست راست و دست چپ آن سمت فتح نام اول
 اگر بطرف دم خالی است فتح نام دوم اگر کسی جهت مقصد خود عزم دارد در طرف دم که
 آن قدم اول بردارد اگر کسی جهت محل سوال کرد پس آنوقت عنصر اول و دوم باشد پس
 و سیوم و چهارم دختر اگر کسی بخدمت امیری رود آنطرف دم که دست طرف اول
 مطلب برآید اگر کسی صحبت زن در دست دم روان عورت را بدارد خوشی و لذت
 حاصل گردد اگر کسی بسا در زگر فار ساختن یا تقاضا کردن و مجلس نمودن یا نزدیکی
 دشمن رفتن عزم دارد باید که طرف او شان سمت دم خالی دارد مقصد برآید

اگر کسی برای محل سوال کند طرف چپ طرف خالی دختر باشد

اگر کسی آفتاب ماهتاب یعنی هر دو دم تا عصر چهار گه‌تری برابر رود رزو آرام یابد
 و اگر وقت دوپهر هر دو دم رود بسیار نیک است فایده شود

در بیان عاداتها که عنصر دستی پذیرد

شناختن عنصر کار فقر است چرا که از بس بید خوردن بسیار نوشیدن و جماع کردن که
 ذائقه و مقدار دم بحال می‌ماند پس باید که در خوردن و نوشیدن و بهیوده
 نفس خفتن و رفتن احتیاطی دارد نگاه چیزی و اقیقت دم گردد و اقیقت نفس
 کاریت پس بحال راست گویی عادت کرده باشد تا حق را در یابد

ششم بیان اشعار

اشعار چهار قسم است عاشقانه عارفانه موزکویانه شاعرانه
 اول اشعار عاشقانه

<p>نام در بود هر که درو درد نیاشد بخودی از نفس شوخ پرواز آموخت برنگه سلسله جنیان نگاه دیگر است که عاشق مداحان بشمار و صیر با برورا که تخم مهر لکاری دیار غم آورد ز آب آبله پایی ره روان سبز است که عشق از غرض حسن ز وفا خالیت که از سائیدن صندل کجا نقصان شود بول</p>	<p>بی چاشنی درد کسی مرو نباشد ناله دریزم دل سوخته ام سوزنه خست چشم عاشق ز تماشای تو چون سیر بود چه پرواز از عتاب ناز عشاق بلا بود در از زمین محبت چه خاصیت دارد چه وادی است محبت که خار صحرای شیر سرشت عاشق و معشوق از ازل است محبت کی رود گراستخوایم تو طیا کرد</p>
<p>بهم کردند و عشقش نام کردند دست مرغ ساعد ساسین ساق بود کور به چشپی که لذت گیر دیدار کشد تراک سیکه ندارد چه آشنا دارد بنید خطای خوشتر نه بند خطای یار</p>	<p>لبالم هر کجا درد و بلا نیست رشته تسبیح گرشکست معذوم ^{بیار} بشکند دستگیرم در گردن بیا کشد دل که بپوشد آشنا کرا دارد گریه خود عاشق صادق بهتر مرغ</p>
<p>این هم عشق بین که دو تن را یکی کند</p>	<p>بسیار دیده ام که یکی را دو کرده تیغ</p>
<p>دریاب که در عین تغافل نظری هست ز دست کویه عاشق چه کار بکشاید خطا بود که نه بنید روی زیبارا گیم شب بچران سحری داشته باشد که دلش زخم دیگر خواهد و قائل برود</p>	<p>تغافل ز تغافل سوا می رند نظر باز تو خود مگر نکسی نه دامن از کف ور نه که گفت در رخ خوبان نظر خطا باشد تا صبح شدن تاب ندارم چاکم آه تا بیانت دیگران کشته ندارد آرام</p>

دیده را فایده است که دل سیر بیند
 زهی هست که حافظ راست در دنیا و در
 جان بچال جانان ذوق جهانندان ندارد
 مثل من سو وصال زهد او سو و فراق
 از تنگ چه برسی که مرانام ز تنگ است
 اینچه استغنا است یاری آنچه عالی هست است
 سکه بر نیورم بدو کون
 دریا عشق را حقیقت کناره نیست
 باور مکن که صورت او عقل ببرد
 وصال جان جهان یافتن حرش باد
 حدیث عقل در ایام باد شاهی عشق
 عجب علم است علم هیت عشق
 تو و طوبی و ما و قامت یار
 عشق بحر است که چون بر بر طوفان آید
 در ره عشق تو اضع نبود غیر فنا
 جان بچالان ده و گرنه از توستانه حل

در نه بیند چه بود فایده بینائی
 نیامد هیچ در چشمش بجز خاک در کویش
 هر کس کن این نذار و خفا که آن نذار
 ترک کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست
 و زمان چه برسی که مرانگ زمان است
 کاین همه زخم تیان است و مجال آه نیست
 گردنم زیر بار نیست او است
 در است پیش اهل حقیقت کنده نیست
 عقل آن کسی ببرد که صورت نگار او
 که التفات بود بر جهان و بر جان
 چنان شد است که فرمان حال مغزول
 که بر رخ سقین بستم زمین است
 فکر بر که بقدر هست او است
 دست شستن ز تنوع در جهان حاصل است
 دست برداشتن از خوشترین سلام است
 خود تو سفت باش اهل آن گویان

دوم اشعار عارفانه

کفر کافر را و دین دین دارد
 همه کس طالب یار اند چه شبانه چه روز

ذره در دل عطار را
 همه جانان عشق است چه مسجد چه کعبه

سینه خواهم شره شره از فراق
 سرنهان است زیر زیر ویم
 در حقیقت دگری نیت خداست همه
 خود گوید و خود حدیث خود می شنود
 خون کوتاشار دل کم تشنه را می
 گرت یک دره مهر آید پدیدار
 تن ز جان و جان ز تن مستور نیت
 شوم نو میدتر خندانکه بنیم بیشتر شوهر
 در میان فقر دریا تخته بنیم کرده
 شکت تیشه دل را بگو صد کس نیت
 سعدی حجاب نیت تو آئینه صاق دار
 شا پراه عدم چه هموار است
 سالکانیکه قدم در ره جانان بردند
 چشم دل خونبار شد مشوق با در خوش دید
 ز روی ست و دل دشمنان چه در یاید
 مصلحت نیت که از برده بر نماند نیت
 در حیرت وصل جانان بچکس محرم نشد
 بیدردا دوا مراد در د می رسد
 خاک ساکن که گرد و مطلق حاصل از خاک

تا بگویم شرح درد اشتیاق
 فاش گر گویم همان بریم ز تم
 لکن از گردش بگفته جدا ایم همه
 از ما و ترا بهانه ساخته اند
 ز عریانی لباس تازه چشم نشان را
 سه تابان ز تو نهان نباشد
 لیک دید جان کسی دستور نیت
 تا تا سپرده پشت جلوه حسن خدیگی
 باز بگویی که دامن تر کن شیار بار
 که این صد اقیامت بلند خواهد بود
 ز نگار خورده کی نماید جمال دوست
 چشم پوشیده میتوان رفتن
 پشت یا سز فلک از بهت مردانه زدند
 عین دریا گشت چون بدار شد چشم حجاب
 چراغ مرده کجا چشم آفتاب کجا
 ورنه در مجلس ندان خبری نیت که
 محرمیت هم درین محرم سرانما محرم است
 زور بقدر حوصله مرد میرسد
 آئینه چون خاک و شد نور سیدی که

<p>قافوس جابست چراغ سحری را بر سر ردل شام شوکت گدا نیست قدسی نداند چون شود سودا یا زار خزا حافظا در دل ننگت که فرود آید یاد گدای کوی تو از نشت خلد مستغنی است آئینه رنگ تو عکس خود است این مدعیان در طلبش بجز اینند</p>	<p>دامن بمیان برزده باشد شکر را خاک راه معشوقم رتبه رسا نیست اول نقد آرزوش کفایت من جبین عصیان در نعل خانه از غیر نپرداخته یعنی چه اسیر بند تو از سر دو عالم آزاد است تو ز همه رنگ جدا بودی کانرا که خبر شد خبرش باز نیاید</p>
---	--

سیوم اشعار مولیانته

<p>طاعت از پیران دعوت از جوانان شناخت ز تلخی سوال کرده ای که آگه اند زبان گر جای خود ماند زبان است دست طلب به پیش کسی کرده دراز هر جا نهایت است تو اضع دلیل او است بسان چشم که گردید ز درد هر عضو گناه تا نبود عفو جلوه گر بنود تا بود گفتگو سخن ناتمام بود هر که بخود نظر کند آن نظر آفتی بود آن به که ز صبر رخ نسا بم طاعت کوش گر عشق بلا بگیرد بخوار</p>	<p>راستی در پیر چون خم در لمان ریاست فرصت بلب کشودن سائل بنیاد اگر یک نقطه زیاده شد زبان است بل بسته که بگذری از آبروی خویش تبع اصل با بچیدن توان شناخت عنی بهر که رسد میکند ملول مرا چه باطل است که با حق مقابل افتاده است نازم بخاموشی که سخن را تمام بود بلکه به نزد اهل دل آن نظری بود باشد که مراد دل سیایم متاع جمع کن شاید که عدت گزیند</p>
---	--

ریاست بدست کسانی خطاست
 چون خواهد که دیران کند عارے
 چون خواهد که دیران کند سرسیر
 چنین است کار سپهر ملت
 نه رزن زن است و نه هر مرد مرد
 دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن
 میل بی رهبر بدر یا سیر ساند خویش را
 بود هر کاری اوستاد دشوار
 از خموشی گوهر مقصود می آید بدست
 حاصل کار اینجهان بکیر و نفس فرو نیدن
 در جهان ده چیز طبع عاقلان آید بشور
 ناز عاشق زید فاسق بیدل محسب نزل
 سخن صوفی صولان بحسب علم ابلیهان

کلاز دست نشان دستها بر خد است
 نه در ملک در پنجه طایرے
 نه در ملک در پنجه بخبر
 گهی شاد دارد گهی ستمند
 خدای پنج انگشت مکیان نکرد
 بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی
 شوق در هر دل که باشد هر بی کار نیست
 تخت اوستاد باید وانگهی کار
 هیچ عواصی نکرد و آنکس که پادشاه نشین
 و آنکه نشین شد از آن دیکه شود چه پیشود
 که تصور کردن آن میشود دل محضود
 عشوه محبوب بد شکل و نظر بازی کور
 کرده مہمانی به تقلید و کدائی فرقه زور

چهارم اشعار شاعرانه

میتوان دادن از آن کنج دهن کام مرا
 دوروزه گر باستغنا تو آتے
 یک عمر میتوان سخن زلف یار کرد
 زلف چون جسم است قامت چون الفیاب ^{چونون}
 در آن محفل که نازت برقع حسرت اگر دو

آرزویم گر چه بسیار است از کم بیش نیست
 علاج لحن ترانی میتوان شد
 در بند آن مباش که مصنون بنامده است
 عاشقان از بهر نغمی ترا جا گفته اند
 کین گاه نگاه فرسیان موج هوا گردد